

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۷۱

آیه ۲۵ - ۳۰

۲۵ و لئن ساءلتهم من خلق السماوات و الارض ليقولن الله قل الحمد لله بل اكثرهم لا يعلمون  
 ۲۶ لله ما فى السموت و الارض ان الله هو الغنى الحميد  
 ۲۷ و لو انما فى الارض من شجرة اءقلم و البحر يمدده من بعده سبعة اءبحر ما نفدت كلمت الله ان الله عزيز حكيم  
 ۲۸ ما خلقكم و لا بعثكم الا كنفس وحدة ان الله سميع بصير  
 ۲۹ الم تر ان الله يولج اليل فى النهار و يولج النهار فى اليل و سخر الشمس والقمر كل يجرى الى اجل مسمى و ان الله بما تعملون خبير  
 ۳۰ ذلك بان الله هو الحق و ان ما يدعون من دونه الباطل و ان الله هو العلى الحكيم

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۷۲

ترجمه :

۲۵ - هر گاه از آنها سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است مسلماً می گویند الله بگو الحمد لله (که خود شما معترفید) ولی اکثر آنها نمی دانند.  
 ۲۶ - از آن خدا است آنچه در آسمانها و زمین است، چرا که خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.  
 ۲۷ - اگر آنچه روی زمین از درختان است قلم شوند، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریا به آن افزوده شود، اینها همه تمام می شوند اما کلمات خدا پایان نمی گیرد، خداوند عزیز و حکیم است.  
 ۲۸ - آفرینش و زندگی مجدد همه شما همانند یک فرد بیش نیست، خداوند شنوا و بینا است  
 ۲۹ - آیا ندیدی که خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می کند؟ و خورشید و ماه را مسخر شما ساخته؟ و هر کدام تا سر آمد معینی بحرکت خود ادامه می دهند؟ خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.  
 ۳۰ - اینها همه دلیل بر آن است که خداوند حق است و آنچه غیر از اومی خوانند

باطل است و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است.

تفسیر:

### ده وصف از اوصاف پروردگار

در شش آیه فوق مجموعه‌ای از صفات خداوند بیان شده است که درحقیقت ده صفت عمده یا ده اسم از اسماء الحسنی را بیان می‌کند: غنی، حمید، عزیز، حکیم، سمیع، بصیر، خبیر، حق، علی و کبیر. این از یک نظر، و از سوی دیگر در آیه نخست از «خالقیت» خداوند سخن می‌گوید و در آیه دوم از «مالکیت مطلقه» او در آیه سوم از «علم‌بی انتهایش» بحث می‌کند و در آیه چهارم و پنجم از «قدرت نامتناهیش» و در آخرین آیه نتیجه می‌گیرد کسی که دارای این صفات است «حق» است و غیر از او همه باطل و هیچ و پوچند.

---

### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۷۳

با توجه به این بحث اجمالی، به شرح آیات باز گردیم: نخست می‌فرماید: «اگر از آنها سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است بطور قطع در پاسخ می‌گویند «الله» (و لئن سالتهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله). این تعبیر که در آیات دیگر قرآن نیز دیده می‌شود (سوره عنکبوت آیه ۶۱، زمر ۳۸، زخرف ۹) از یک سو دلیل بر این است که مشرکان هرگز منکرتوحید خالق نبودند، و نمی‌توانستند خالقیت را برای بتها قائل شوند، تنهابه شرک در عبادت و شفاعت بتها معتقد بودند. و از سوی دیگر دلیل بر فطری بودن توحید و تجلی این نور الهی در سرشت همه انسانها است. سپس می‌گوید حال که آنها به توحید خالق معترفند: «بگو حمد و ستایش مخصوص الله است که خالق همه چیز می‌باشد نه بتها که خود مخلوق‌اویند، ولی اکثر آنها نمی‌دانند و نمی‌فهمند که عبادت باید منحصر به خالق جهان باشد» (قل الحمد لله بل اکثرهم لا يعلمون). سپس به مساله «مالکیت» حق می‌پردازد چرا که بعد از ثبوت خالقیت نیاز به دلیل دیگری بر مالکیت او نیست، می‌فرماید: «از آن خدا است آنچه در

آسمان و زمین است» (لله ما فی السموات و ما فی الارض).  
بدیهی است آن کس که «خالق» و «مالک» است مدبر امور جهان  
نیز می‌باشد و به این ترتیب بخشهای سه گانه توحید (توحید خالقیت،  
توحید مالکیت و توحید ربوبیت) ثابت می‌گردد.  
و کسی که چنین است از همه چیز بی‌نیاز و شایسته هر گونه ستایش است به  
همین دلیل در پایان آیه می‌افزاید: «خداوند غنی و حمید است» (ان الله هو

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۷۴

الغنی الحمید).  
او غنی علی‌الاطلاق، و حمید از هر نظر است، چرا که هر موهبتی در  
جهان است به او باز می‌گردد، و هر کس هر چه دارد از او دارد، و خزائن  
همه خیرات به دست او است و این دلیل زنده غنای او می‌باشد.  
و از آنجا که «حمد» به معنی ستایش بر کار نیکی است که به اختیار از کسی  
سر می‌زند و هر نیکی در جهان می‌بینیم از سوی پروردگار است پس همه  
ستایشها از آن او است، حتی اگر ما زیبائی گل را می‌ستائیم و جاذبه عشقهای  
ملکوتی را توصیف می‌کنیم و عظمت کار یک ایثارگر جانباز را ارج می‌نهیم باز  
در حقیقت او را می‌ستائیم که این زیبائی و آن جاذبه و عظمت نیز از او است،  
پس او «حمید علی‌الاطلاق» است.  
آیه بعد ترسیمی از علم بی‌پایان خدا است، که با ذکر مثالی بسیار گویا و  
رسامجسم شده است:  
قبلا ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که مطابق آنچه در تفسیر علی بن  
ابراهیم آمده است: «گروهی از یهود، هنگامی که پیرامون مساله روح از  
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند و قرآن در پاسخ آنها گفت:  
قل الروح من امر ربی و ما اوتیتهم من العلم الا قليلا: «روح از فرمان  
پروردگار من است، و بهره شما از علم جز اندکی بیش نیست» این سخن بر  
آنان گران آمد و از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند که آیا این فقط  
درباره ما است، فرمود: نه، همه را شامل می‌شود (حتی ما را).  
ولی آنها افزودند ای محمد! تو در مورد خود گمان می‌کنی بهره کمی از  
علم‌داری در حالی که قرآن به تو داده شده، و به ما هم تورات، در قرآن  
آمده است «کسی که حکمت به او داده شده خیر کثیر به او داده شده

است» این سخنان با هم سازگار نیست!

---

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۷۵

در اینجا آیه و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام... (آیه مورد بحث) نازل شد، و روشن ساخت که علم انسان هر قدر هم گسترده باشد در برابر علم خداوند ذره بی مقداری بیش نیست، و آنچه نزد شما بسیار است نزد خدا بسیار کم است.

نظیر این روایت را از طریق دیگری در ذیل آیه ۱۰۹ سوره کهف بیان کردیم. به هر حال قرآن مجید برای ترسیم علم نامتناهی خداوند چنین می گوید: «اگر آنچه روی زمین از درختان است قلم شوند، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریا بر این دریا افزوده شود، تا علم خدا را بنویسند، اینها همه تمام می شوند اما کلمات خدا پایان نمی گیرد، خداوند عزیز و حکیم است» (و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یملأ من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم).

«یملأ» از ماده «مداء» به معنی مرکب یا ماده رنگینی است که با آن می نویسند، و در اصل از «مد» به معنی کشش گرفته شده زیرا خطوط به وسیله کشش قلم بر صفحه کاغذ پیدا می شود. بعضی از مفسران معنی دیگری نیز برای آن نقل کرده اند و آن روغنی است که در چراغ می ریزند و سبب روشنائی چراغ است، و هر دو معنی در واقع به یک ریشه باز می گردد.

«کلمات» جمع «کلمه» است و در اصل به معنی الفاظی است که انسان با آن سخن می گوید، سپس به معنی گسترده تری اطلاق شده، و آن هر چیزی است که می تواند بیانگر مطلبی باشد، و از آنجا که مخلوقات گوناگون این جهان هر کدام بیانگر ذات پاک خدا و علم و قدرت اویند، به هر موجودی «کلمة الله»

---

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۷۶

اطلاق شده، مخصوصا در مورد موجودات شریفتر و با عظمت تر، این تعبیر به کار رفته، چنانکه در باره مسیح (علیه السلام) در آیه ۱۷۱ سوره نساء می خوانیم: انما المسيح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته (نظیر همین معنی در آیه ۴۵

سوره آل عمران نیز آمده است).

سپس به همین مناسبت «کلمات الله» به معنی علم و دانش پروردگار به کار رفته است.

اکنون باید درست بیندیشیم که برای نوشتن تمام معلومات یک انسان، گاهی یک قلم با مقداری مرکب کفایت می کند، حتی ممکن است با همین یک قلم انسانهای دیگری نیز مجموعه معلوماتشان را بر صفحه کاغذ بیاورند ولی قرآن می گوید: اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند، می دانیم گاه از یک درخت تنومند از ساقه و شاخه هایش، هزاران بلکه میلیونها قلم به وجود می آید، و با در نظر گرفتن حجم عظیم درختان روی زمین و جنگلهائی که بسیاری از کوهها و دشتهای پوشانیده است، و تعداد قلمهائی که از آن به وجود می آید، و همچنین اگر تمام اقیانوسهای روی زمین که تقریباً سه چهارم صفحه کره زمین را با عمق و ژرفای بسیار پوشانیده است مرکب شوند، چه وضع عجیبی را برای نوشتن ایجاد می کند و چقدر علوم و دانشها را با آن می توان نوشت.

مخصوصاً با توجه به افزوده شدن هفت دریای دیگر به آن که هر کدام از آنها معادل تمام اقیانوسهای روی زمین باشد، و بالاخص با توجه به اینکه عدد هفت در اینجا به معنی تعداد نیست بلکه برای تکثیر است و اشاره به دریاهای بی حساب می کند، روشن می شود که وسعت دامنه علم خداوند تا چه حد گسترده است و تازه همه اینها پایان می گیرد و باز علوم او پایان نخواهد گرفت.

آیا ترسیمی برای بی نهایت از این جالبتر و زیباتر به نظر می رسد؟ این عدد به قدری زنده و گویا است که امواج فکر انسان را در افقهای بیکران و نامحدود

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۷۷

با خود همراه می برد، و غرق در حیرت و ابهت می کند. با توجه به این بیان گویا و روشن، انسان احساس می کند که معلوماتش در برابر آنچه در علم خدا است همچون یک صفر در برابر بی نهایت است، و شایسته است فقط بگوید: «دانش من به آنجا رسیده که به نادانی خود پی برده ام» حتی تشبیه به قطره و دریا برای بیان این واقعیت نارسا به نظر می رسد.

از جمله نکات لطیفی که در آیه به چشم می‌خورد این است که «شجره» به صورت مفرد، و «اقلام» به صورت جمع آمده، تا بیانگر تعداد فراوان قلم‌هایی باشد که از یک درخت با تمام ساقه و شاخه‌هایش به وجود می‌آید.

و نیز تعبیر «البحر» به صورت مفرد و «الف و لام جنس» برای آن است که تمام اقیانوسهای روی زمین را شامل شود، بخصوص اینکه تمام اقیانوسهای جهان با هم مربوط و متصلند و در واقع در حکم یک دریای پهناورند. و جالب اینکه در باره «قلمها» سخن از قلمهای اضافی و کمکی نمی‌کنند اما در باره اقیانوسها سخن از هفت دریای دیگر به میان می‌آورد، چرا که به هنگام نوشتن قلم بسیار کم مصرف می‌شود آنچه بیشتر مصرف می‌گردد مرکب است.

انتخاب کلمه «سبع» (هفت) در لغت عرب برای تکثیر شاید از این نظر باشد که پیشینیان عدد کرات منظومه شمسی را هفت می‌دانستند (و در واقع آنچه از منظومه شمسی امروز نیز با چشم غیر مسلح دیده می‌شود هفت کره بیش نیست) و با توجه به اینکه «هفته» به صورت یک دوره کامل زمان هفت روز بیشتر نیست و تمام کره زمین را نیز به هفت منطقه تقسیم می‌کردند و نام هفت اقلیم بر آن گذارده بودند، روشن می‌شود که چرا هفت به عنوان یک عدد کامل در میان آحاد و برای بیان کثرت به کار رفته است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۷۸

بعد از ذکر علم بی پایان پروردگار، سخن از قدرت بی انتهای او به میان می‌آورد و می‌فرماید: «آفرینش همه شما و نیز برانگیخته شدن شما بعد از مرگ همانند یک فرد بیش نیست، خداوند شنوا و بینا است» (ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحدة ان الله سمیع بصیر).

بعضی از مفسران گفته‌اند که جمعی از کفار قریش از روی تعجب و استبعاد در مساله معاد می‌گفتند: خداوند ما را به گونه‌های مختلفی آفریده است و در طی مراحل گوناگون، روزی نطفه بودیم و سپس علقه شدیم، بعد مضغه گشتیم، و سپس تدریجا به صورتهای گوناگون در آمدیم، چگونه خداوند همه ما را در یک ساعت آفرینش جدیدی می‌دهد؟

آیه مورد بحث نازل شد و به سخن آنها پاسخ گفت.

در حقیقت آنها از این نکته غافل بودند که مفاهیمی همچون «سخت» و «آسان» و «کوچک» و «بزرگ» برای موجوداتی همچون ما که قدرت محدودی داریم، قابل تصور است، ولی در برابر قدرت بی پایان حق، همگی یکسان و برابر می باشند، آفرینش یک انسان با آفرینش همه انسانها هیچ تفاوتی ندارد، و آفرینش یک موجود در یک لحظه یا در طول سالیان دراز در پیشگاه قدرت او یکسان است.

اگر تعجب کفار قریش از این بوده است که چگونه این طبایع مختلف، و اشکال گوناگون و شخصیت‌های متنوع، آن هم بعد از آنکه بدن انسان خاک شد و خاکها پراکنده گشتند و به هم آمیختند، چگونه ممکن است از هم جدا شوند و هر کدام به جای خود باز گردند؟ پاسخ آن را علم بی پایان، و قدرت بی انتهای خداوند می دهد.

او چنان روابطی در میان موجودات برقرار ساخته که یک واحد همچون یک مجموعه، و یک مجموعه همانند یک واحد است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۷۹

اصولا انسجام و به هم پیوستگی این جهان، آنچنان است که هر کثرتی در آن به وحدت باز می گردد، و خلقت مجموع انسانها از همان اصولی تبعیت می کند که خلقت یک انسان تبعیت دارد.

و اگر تعجب آنها از کوتاهی زمان بوده که چگونه مراحل را که انسان از حال نطفه تا دوران جوانی طی سالیان دراز طی می کند ممکن است در لحظات کوتاهی طی شود؟ پاسخ آن را نیز قدرت پروردگار می دهد، ما در جهان جانداران اطفال انسان را می بینیم که باید مدتها طول بکشد تا راه رفتن را به خوبی یاد بگیرند یا قادر به استفاده از هر نوع غذا شوند، در حالی که جوجه ها را می بینیم همینکه سر از تخم بیرون آوردند و متولد شدند برمی خیزند و راه می روند و حتی بدون نیاز به مادر غذا می خورند، اینها نشان می دهد که این گونه مسائل در برابر قدرت خداوند، تاثیری ندارد.

ذکر «سمیع» و «بصیر» بودن خداوند در پایان این آیه، ممکن است پاسخ به ایراد دیگری از ناحیه مشرکان باشد که به فرض همه انسانها با تنوع خلقتی که دارند و با تمام ویژگیهایشان در ساعت معینی برانگیخته



شوند، ولی اعمال آنها و سخنانشان چگونه مورد حساب قرار می‌گیرد؟ اعمال و گفتار اموری هستند که بعد از وجود نابود می‌شوند. قرآن پاسخ می‌دهد خداوند شنوا و بینا است، تمام سخنان آنها را شنیده و همه اعمالشان را دیده (بعلاوه فنا و نابودی مطلق در این جهان مفهوم ندارد، بلکه اعمال و اقوالشان همواره موجود خواهد بود). از این گذشته جمله فوق تهدیدی است نسبت به این بهانه جویان که خداوند از گفتگوهای شما برای سمپاشی در افکار عمومی بی‌خبر نیست، و حتی از آنچه در دل دارید و بر زبان جاری نکرده‌اید نیز آگاه است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۸۰

آیه بعد تاء کید و بیان دیگری است برای قدرت و اسعه خداوند، روی سخن را به پیامبر کرده، می‌گوید: آیا ندیدی که خداوند شب را در روز، و روز را در شب داخل می‌کند؟ (الم تر ان الله یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل). و نیز آیا ندیدی که «خداوند خورشید و ماه را در مسیر منافع انسانها مسخر ساخته»؟ (و سخر الشمس و القمر). و هر کدام تا سرآمد معیننی به حرکت خود ادامه می‌دهند (کل یجری لاجل مسمی) «و اینکه خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است»؟ (و ان الله بماتعملون خبیر).

«ولوج» در اصل به معنی «دخول» است، و داخل کردن شب در روز و روز در شب ممکن است اشاره به افزایش تدریجی و کوتاه شدن شب و روز در طول سال باشد که تدریجا از یکی کاسته، و به صورت نامحسوسی بر دیگری می‌افزاید، تا فصول چهار گانه سال با ویژگیها و آثار پر برکتش ظاهر گردد (تنها در دو نقطه از روی زمین است که این تغییر تدریجی و فصول چهار گانه نیست یکی نقطه حقیقی قطب شمال و جنوب است که در طول سال، ششماه شب، و ششماه روز می‌باشد، و دیگری خط باریک و دقیق استوا است که در تمام سال، شب و روز یکسان است. و یا اشاره به این باشد که تبدیل شب به روز، و روز به شب به خاطر وجود جو زمین بطور ناگهانی صورت نمی‌گیرد تا انسان و همه موجودات زنده رادر برابر خطرات مختلف قرار دهد، بلکه نخستین اشعه آفتاب از هنگام طلوع فجر



در اعماق تاریکی نفوذ کرده، کم کم نفوذ بیشتری پیدا می‌کند، تا تمام صفحه آسمان را بگيرد، درست بعکس چیزی که به هنگام پایان روز و دخول شب تحقق می‌یابد.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۸۱

این انتقال تدریجی و کاملاً منظم و حساب شده از مظاهر قدرت خدا است. البته این دو تفسیر با هم منافاتی ندارند و ممکن است جمعاً در معنی آیه منظور باشند.

در مورد تسخیر «شمس» و «قمر» و سایر کرات آسمانی برای انسانها - چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم - منظور تسخیر در راه خدمت به انسان است، و به تعبیر دیگر لام در «سخر لکم» لام نفع است، نه لام اختصاص، و این تعبیر در قرآن مجید در مورد خورشید و ماه و شب و روز و نهرها و دریاها و کشتیها آمده است، و همه اینها بیانگر عظمت شخصیت انسان و گستردگی نعمتهای خداوند در مورد او است که تمام موجودات زمین و آسمان به فرمان خدا سرگشته و فرمانبردار او هستند و با اینحال شرط انصاف نیست که او فرمان نبرد.

جمله «کل یجری لاجل مسمی» اشاره به این است که این نظام حساب شده و دقیق تا ابد ادامه نمی‌یابد، و پایان و سرانجامی دارد که همراه با پایان گرفتن دنیا است، همان چیزی که در سوره «تکویر» چنین از آن یاد شده است: اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت: «هنگامی که خورشید بی فروغ گردد و ستارگان به تیرگی گریند...».

ارتباط جمله «ان الله بما تعملون خبیر» با توجه به آنچه در بالا گفتیم با این بحث روشن می‌شود، چرا که خداوندی که خورشید و ماه با عظمت را با آن حساب دقیق به کار گرفته، و شب و روز را با آن نظم مخصوص هزاران و میلیونها سال وارد یکدیگر می‌کند، چنین پروردگاری چگونه ممکن است از اعمال انسانها بی خبر بماند، آری او هم اعمال را می‌داند و هم نیت و اندیشه‌ها را.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۸۲

و در آخرین آیه مورد بحث به صورت یک نتیجه‌گیری جامع و کلی می‌فرماید:

«اینها دلیل بر آن است که خداوند حق است، و آنچه غیر از اومی خوانند باطل است، و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است» (ذلک بان الله هو الحق و ان ما يدعون من دونه الباطل و ان الله هو العلی الکبیر).

مجموع بحثهائی که در آیات قبل پیرامون خالقیت و مالکیت و علم و قدرت بی انتهای پروردگار آمده بود، این امور را اثبات کرد که «حق» تنها اوست و غیر او زائل و باطل و محدود و نیازمند است، و «علی و کبیر» که از هر چیز برتر و از توصیف بالاتر است ذات پاک او می باشد و به گفته شاعر:

الا کل شیء ما خلا الله باطل

و کل نعیم لا محالة زائل:

«آگاه باشید هر چه جز خدا است باطل است و هر نعمتی سرانجام، زوال پذیر است».

این سخن را به تعبیر فلسفی می توان چنین بیان کرد: حق اشاره به وجود حقیقی و پایدار است، و در این جهان آن وجود حقیقی که قائم بالذات و ثابت و برقرار و جاودانی باشد تنها او است، و بقیه هر چه هست در ذات خود وجودی ندارد و عین بطلان است که هستی خود را از طریق وابستگی به آن وجود حق پایدار پیدا می کند، و هر لحظه نظر لطفش را از آنها بر گیرد در ظلمات فنا و نیستی، محو و ناپدید می شود. به این ترتیب هر قدر ارتباط موجودات دیگر به وجود حق تعالی بیشتر گردد

---

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۸۳

به همان نسبت حقانیت بیشتری کسب می کند. به هر حال همانگونه که گفتیم این آیات مجموعه ای از ده صفت از صفات برجسته خدا، و ده اسم از اسماء حسنا ی او است، و مشتمل بر دلائل قوی و انکار ناپذیری بر بطلان هر گونه شرک و لزوم توحید در تمام مراحل عبودیت است.

---

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۸۴

آیه ۳۱ - ۳۲

آیه و ترجمه

۳۱ء لم تر ان الفلك تجرى فى البحر بنعمت الله ليرىكم من ءايته ان فى ذلك لايت لكل صبار شكور

۳۲ و اذا غشيهم موج كالظلل دعوا الله مخلصين له الدين فلما نجئهم الى البر فمنهم مقتصد و ما يجحد بايتنا الا كل ختار كفور

ترجمه :

۳۱ - آيا ندیدی کشتیها بر صفحه دریاها به فرمان خدا، و به برکت نعمت او حرکت می کنند؟ او می خواهد گوشه ای از آیاتش را به شما نشان دهد که در اینها آیات و نشانه هائی است برای کسانی که شکیبیا و شکرگزارند.

۳۲ - و هنگامی که موجی همچون ابرها (در سفرهای دریائی) آنها را بپوشاند (و بالای سر آنها قرار گیرد) خدا را با اخلاص می خوانند، اما هنگامی که آنها را به خشکی نجات داد بعضی راه اعتدال را پیش می گیرند (و به ایمان خود وفادار می مانند در حالی که بعضی دیگر فراموش کرده راه کفر پیش می گیرند) و آیات ما را هیچکس جز پیمان شکنان کفران کننده انکار نمی کنند.

تفسیر:

در گرداب بلا!

باز در دو آیه مورد بحث سخن از نعمتهای خدا و دلائل توحید در آفاق و انفس است.

در نخستین آیه سخن از دلیل نظم به میان می آید، و در دومین آیه سخن

---

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۸۵

توحید فطری است و مجموعاً بحثهائی را که در آیات قبل آمد تکمیل می کند. می گوید: «آیا ندیدی کشتیها بر صفحه دریاها به فرمان خدا، و به برکت نعمت او حرکت می کنند؟!» (الم تر ان الفلك تجرى فى البحر بنعمة الله).

«هدف این است که گوشه ای از آیات عظمتش را به شما نشان دهد» (لیریکم من آیاته).

آری «در اینها نشانه هائی است برای کسانی که بسیار شکیبیا و شکرگزارند» (ان فى ذلك لايات لكل صبار شكور).

بدون شک حرکت کشتیها بر صفحه اقیانوسها نتیجه مجموعه ای از

قوانین آفرینش است:  
حرکت منظم بادهای از یکسو.  
وزن مخصوص چوب یا مواردی که با آن کشتی را می سازند از سوی دیگر.  
میزان غلظت آب از سوی سوم.  
و فشاری که از ناحیه آب بر اجسامی که در آن شناور می شوند از سوی چهارم.  
و هرگاه در یکی از این امور اختلالی رخ دهد یا کشتی در قعر دریا فرومی رود،  
یا واژگون می شود و یا در وسط دریا سرگردان و حیران می ماند.  
اما خداوندی که اراده کرده است پهنه دریاها را بهترین شاهراه برای مسافرت  
انسانها، و حمل مواد مورد نیاز از نقطه ای به نقطه دیگر قرار دهد، این شرائط را  
که هر یک نعمتی از نعمتهای او است فراهم ساخته.  
عظمت قدرت خدا در صفحه اقیانوسها و کوچکی انسان در مقابل آن به قدری  
است که در گذشته که تنها از نیروی باد برای حرکت کشتی استفاده می شد،

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۸۶

اگر تمام مردم جهان جمع می شدند که یک کشتی را در وسط دریا بر  
خلاف مسیر یک باد سنگین به حرکت در آورند قدرت نداشتند.  
و امروز هم که قدرت موتورهای عظیم جانشین باد شده است باز وزش طوفان  
آنقدر سخت و سنگین است که عظیمترین کشتیها را جابجا می کند، و گاه آنها  
را در هم می شکند.  
و اینکه در آخر آیه روی اوصاف «صبار» و «شکور» (بسیار صابر و شکیب  
و بسیار شکرگزار) تکیه شده، یا به خاطر این است که زندگی  
دنیا مجموعه ای است از «بلا» و «نعمت» که هر دو وسیله  
آزمایشند، ایستادگی و شکیبائی در برابر حوادث سخت، و شکرگزاری در برابر  
نعمتها مجموعه وظیفه انسانها را تشکیل می دهد.  
لذا در حدیثی که بسیاری از مفسران از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه  
و آله و سلم) نقل کرده اند می خوانیم: الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر:  
«ایمان دو نیمه است، نیمه ای صبر و نیمه ای شکر.  
و یا اشاره به این است که برای درک آیات با عظمت الهی در پهنه  
آفرینش انگیزه ای لازم است، همچون شکر منعم تواءم با صبر و شکیبائی برای  
دقت و کنجکاوی هر چه بیشتر.

بعد از بیان نعمت حرکت کشتیها در دریاها که هم در گذشته و هم امروز، بزرگترین و مفیدترین وسیله حمل و نقل انسانها و کالاها بوده است، اشاره به یکی از چهره‌های دیگر همین مسأله کرده می‌گوید: هنگامی که آنها بر کشتی سوار شوند، و در وسط دریا قرار گیرند و دریا طوفانی شود، و امواج کوه پیکر، همچون ابرها بالای سر آنان قرار گیرد، خدا را با اخلاص می‌خوانند» (و اذا غشیهم موج

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۸۷

کالظلل دعوا الله مخلصین له الدین).

«ظلل» جمع «ظله» (بر وزن قله) است، و مفسران برای آن چند معنی ذکر کرده‌اند:

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: «ظله» به معنی ابری است که سایه می‌افکند، و غالباً در مواردی به کار می‌رود که موضوع ناخوش آیندی در کار است.

بعضی نیز آن را به معنی سایبان از ماده «ظل» دانسته‌اند. بعضی نیز آن را به معنی کوه گرفته‌اند.

گرچه این معانی - در رابطه با آیه مورد بحث - تفاوت زیادی با هم ندارد ولی با توجه به اینکه در قرآن کراراً این کلمه به معنی ابرهای سایه افکن آمده و با توجه به اینکه تعبیر غشیه (آنها را می‌پوشاند) تناسب بیشتری با معنی ابر دارد، این تفسیر نزدیکتر به نظر می‌رسد.

یعنی امواج عظیم دریا آنچنان بر می‌خیزد، و اطراف آنها را احاطه می‌کند که گوئی ابری بر سر آنان سایه افکنده است، سایه‌ای وحشتناک و هول‌انگیز. اینجا است که انسان با تمام قدرتهای ظاهری که برای خویش جلب و جذب کرده، خود را ضعیف و ناچیز و ناتوان می‌بیند، دستش از همه جابریده می‌شود تمام وسائل عادی و مادی از کار می‌افتد، هیچ روزنه امیدی برای او باقی نمی‌ماند جز نوری که از درون جان او و از عمق فطرتش می‌درخشد.

پرده‌های غفلت را کنار می‌زند قلب او را روشن می‌سازد، و به او می‌گوید: کسی هست که می‌تواند تو را رهائی بخشد!

همان کس که امواج دریا فرمان او را می‌برند، و آب و باد و خاک سرگردان او هستند.

اینجا است که توحید خالص همه قلب او را احاطه می‌کند، و دین و آئین و پرستش را مخصوص او می‌داند.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۸۸

سپس اضافه می‌کند: «هنگامی که خداوند آنها را از این مهلکه رهایی بخشید - امواج فرو نشست، و او سالم به ساحل نجات رسید - مردم دو گروه می‌شوند بعضی راه اعتدال را پیش می‌گیرند و به عهد و پیمانی که در دل در آن لحظات حساس با خدا کردند پایبند و وفادار می‌مانند» (فلمانجاهم الی البر فمنهم مقتصد).

ولی گروهی دیگر همه چیز را به دست فراموشی سپرده و باز لشکر غارتگر شرک و کفر بر کشور قلبشان چیره می‌شود. جمعی از مفسرین، آیه فوق را اشاره‌ای به اسلام آوردن «عکرمة بن ابی جهل» دانسته‌اند.

به هنگام فتح مکه، چون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همه مردم راجز چهار نفر مشمول عفو عمومی قرار داده بود، و تنها در مورد این چهار نفر که یکی از آنها عکرمة بن ابی جهل بود حکم اعدام صادر فرموده بود که هر کجا آنها را بیابید از بین ببرید، (چرا که از هیچگونه کارشکنی و کینه‌توزی و جنایت بر ضد اسلام و مسلمین فروگذار نبودند) عکرمة ناچار از مکه فرار کرد. به کنار دریای احمر آمد و سوار بر کشتی شد در دریا تند بادی خطرناک دامن او را گرفت، اهل کشتی به یکدیگر گفتند: بیایید با بتها وداع گوئید و تنها دست به دامن لطف «الله» بزنید که از این خدایان ما کاری ساخته نیست! «عکرمة» گفت: اگر جز توحید ما را در دریا نجات ندهد در خشکی نیز نجات نخواهد داد، بارالها من با تو عهد و پیمان می‌بندم که اگر مرا از این مهلکه برهانی به سراغ محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌روم و دست در دست او می‌گذارم، چرا که او را بخشنده و کریم می‌دانم.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۸۹

سرانجام او نجات یافت و خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و مسلمان شد.

در تواریخ اسلامی آمده است که «عکرمة» بعد از صف مسلمانان راستین

قرار گرفت و در ماجرای جنگ «یرموک» یا «اجنادین» شربت شهادت نوشید.

و در پایان آیه اضافه می‌کند: «آیات ما را هیچکس جز پیمان شکنان کفران کننده انکار نمی‌کنند» (و ما یجحد بایاتنا الا کل ختار کفور).

«ختار» از ماده «ختر» (بر وزن چتر) به معنی پیمان شکنی است.

این کلمه صیغه مبالغه است چرا که مشرکان و گنهکاران کرارا در گرفتاریها روبه سوی خدا می‌آورند، عهد و پیمانها با خدا می‌بندند و نذرهای می‌کنند، اما هنگامی که طوفان حوادث فرو نشست پیمانهای خود را پی در پی می‌شکنند، و نعمتهای الهی را به دست کفران می‌سپارند.

در حقیقت «ختار» و «کفور» که در ذیل این آیه آمده نقطه

مقابل «صبار» و «شکور» است که در ذیل آیه قبل آمده است (کفران

در مقابل شکرگزاری، و پیمان شکنی در مقابل شکیبائی و باقیمانده بر سر عهد و پیمان) چرا که وفای به عهد تنها برای شکیبایان امکان پذیر است آنها هستند که به هنگام شعله‌ور شدن ایمان فطری در درون جانیشان سعی می‌کنند این نور الهی دیگر به خاموشی نگراید و حجابها و پرده‌ها روی آن نیفتد.

بعد ←

↑ فرصت

→ قبل